



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده نفی سبیل

تاریخ: ۲۰ آبان ۱۴۰۲

موضوع جزئی: ادله قاعده - دلیل اول: ۲. آیه ۸ سوره منافقون - تقریب اول - تقریب دوم

مصادف با: ۲۶ ربیع الثانی ۱۴۴۵

جلسه: ۱۳

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

۲. آیه ۸ سوره منافقون

دلیل اول بر قاعده نفی سبیل، آیات بود؛ به یک آیه استدلال شده که مفصلاً درباره آن بحث شد. نتیجه این شد که آیه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» دلالت بر قاعده نفی سبیل دارد.

آیه دیگری که به آن استناد شده برای قاعده نفی سبیل، آیه ۸ سوره منافقون است. البته مرحوم آقای بجنوردی در قواعد فقهیه این را به عنوان یک دلیل مستقل تحت عنوان مناسبت حکم و موضوع ذکر کرده و توضیح داده است؛ لکن چون اساس و پایه دلیل چهارم ایشان، همین آیه است و درباره مفاد و مدلول این آیه بحث کرده، لذا بهتر این است که در زمره دلیل اول و از آیاتی باشد که برای قاعده مورد استناد قرار گرفته است.

آیه این است: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؛ عزت فقط برای خدای تبارک و تعالی و رسول او و مؤمنین است، ولكن منافقین نمی دانند. تقریب استدلال به این آیه بنابر آنچه ایشان فرموده، این است که این آیه دلالت می کند بر انحصار عزت برای خدا و مؤمنان و رسول(ص)، اما مناسبت بین حکم و موضوع در این آیه اقتضا می کند که خداوند تبارک و تعالی در احکام و شرایعش چیزی که موجب ذلت مسلم باشد و او را خفیف کند، جعل نکند و قرار ندهد. شرف الاسلام و عزته، اصلی شرف اسلام و عزت اسلام مقتضی این امر است یا به تعبیر دیگر علت تامه آن است؛ چون اسلام عزت و شرف دارد، چون مسلمانان عزت و شرف دارند، لازمه بلکه نتیجه قطعی آن این است که هیچ حکمی که موجب ذلت مسلمانان شود، از طرف خداوند تبارک و تعالی جعل نشود؛ یا به بیان دیگر، با توجه به انحصار عزت در خدا و رسول و مؤمنان، چگونه ممکن است خدا حکمی را تشریح و جعل کند که سبب علو کفار بر مسلمین شود؛ حکمی را جعل کند که بر مسلمان لازم باشد امتثال آن حکم و نتیجه اش علو کفار بر مسلمین باشد. چون اگر حتی یک حکم جعل شود که با امتثال آن توسط مسلمان، او ذلیل شود، این نتیجه اش علو کفار است و این چیزی است که با این آیه سازگار نیست. پس با توجه به حصر عزت در خدا و رسول(ص) و مؤمنان، خداوند تبارک و تعالی هیچ حکمی که موجب علو کفار بر مسلمین شود، جعل نکرده است.

لازم است نکته ای در مقام توضیح این دلیل بیان شود:

ظاهر بیان ایشان است که آیه به دلالت التزامی این معنا را می رساند، ولی تعبیر تنقیح مناط و تعبیر مناسبت حکم و موضوع را هم بکار برده اند. ایشان در صدر دلیل می گوید^۱ «الرابع مناسبة الحكم و الموضوع» طلیعه دلیل چهارم ایشان تعبیر مناسبت حکم و موضوع است، حکم شرف اسلام و عزت اسلام و موضوعش تشریح، قانون گذاری و حکم؛ می گوید این دو اقتضا

۱. قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۱۹۲.

می‌کند که هیچ حکمی که موجب ذلت مسلمین شود، از سوی خدا جعل نشود؛ در طلحه کلام، عنوان مناسبت حکم و موضوع را می‌آورد، بعد می‌گوید «و قد قال الله تبارک و تعالی فی کتابه العزیز و لله العزة و لرسوله الی آخر الآیة». بعد در اواسط صفحه می‌گوید: «و لیس هذا الکلام من باب استخراج الحکم الشرعی بالظن و التخمین کی یکون مشمولاً للادلة الناهیه عن العمل بالظن و القول بغير علم و الافتراء علی الله بل هو من قبیل تنقیح المناط القطعی»، این از قبیل تنقیح مناط قطعی است، اینکه امکان ندارد احکامی جعل شود که موجب ذلت مسلمین شود و کفار را برتری بدهد. «بل یکون استظهاراً من الادلة اللفظیة القطعیة». حالا ممکن است بگوییم این بیان ایشان ناظر به بعضی از ادله گذشته است یا به خصوص درباره همین دلیل می‌گوید؛ و البته این وجه به نظر ایشان «احسن الوجوه للاستدلال علی هذه القاعدة»، یعنی اینقدر ایشان روی این دلیل تأکید دارد. «لانه مما یرکن النفس الیه و یطمئن الفقیه به» این از چیزهایی است که باعث رکون نفس می‌شود و باعث اطمینان فقیه. حال باید دید که استدلال به این آیه آیا به دلالت مطابقی این آیه است یا دلالت التزامی، یا از باب مناسبت حکم و موضوع در این آیه مورد استناد قرار می‌گیرد یا از باب مناط قطعی از این آیه کشف می‌شود و ما از راه تنقیح مناط قطعی این را بدست می‌آوریم؟

تقریب اول

تقریب اول براساس توجه به ظاهر آیه است و بعد براساس این، یک اشکالاتی به این آیه کرده‌اند. گفته‌اند این آیه ظهور در یک معنای عام دارد و به طور کلی عزت را از آن مسلمین دانسته است. از جمله خداوند هیچ حکم تشریحی را که موجب ذلت مسلمین شود قرار نداده و هیچ حکمی را جعل نکرده است؛ بعد اشکال کرده‌اند که این آیه در مقام بیان یک امر واقعی است نه یک حکم تشریحی. و الشاهد علی ذلک صدر این آیه که در صدر آیه این چنین آمده است: «يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»، منافقان می‌گفتند که اگر ما برگردیم مدینه، اعز از مردم، اذل از آنها را اخراج می‌کنند؛ اعز منظور خودشان بود، اذل منظور مسلمانان بودند؛ می‌گفتند اگر ما وارد مدینه شویم، اینها را اخراج می‌کنند. استناد منافقین به قدرت ظاهری و شوکت و ثروت و امکاناتشان بود، بر این اساس می‌گفتند الاعز منها اگر بیابند مدینه، یعنی وقتی که خودشان بیابند بقیه را اخراج می‌کنند، منظورشان این بود که اگر از جنگ برگردیم، ما عزیزان این ذلیلان را بیرون می‌کنیم. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید اینها اشتباه می‌کنند، اینها در واقع گمان می‌کنند که چون قدرت دارند و از نظر مال و ثروت و امکانات مادی و نظامی دست بالا را دارند، پس عزیز هستند و مسلمان‌ها ذلیل؛ در حالی که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید «و لله العزة»، عزت به این امکانات و قدرت و شوکت ظاهری و ثروت نیست؛ عزت حقیقتاً مربوط به خدا و رسول(ص) و مؤمنان است. این دارد خبر می‌دهد از یک حقیقت و واقعیت در آن زمان که گمان نکنید اینها خودشان را عزیز می‌دانند واقعاً عزیز هستند، عزیز واقعی و عزتمند واقعی خدا و رسول(ص) و مؤمنان هستند؛ ولو مؤمنان عده و عده نداشته باشند، اما عزیز هستند و هیچ وقت ذلیل نیستند. اصلاً این آیه ربطی به تشریح و حکم شرعی ندارد؛ بلکه یک حقیقت و واقعیتی را بیان می‌کند. لکن باید ببینیم آیا واقعاً مدلول مطابقی این آیه چنین است؟ به نظر می‌رسد لسان «و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین و لكن المنافقین لا يعلمون» لسان یک کبری است؛ در همه چیز عزت مربوط به خداست. درست است صدر آیه و ذیل آن که «ولكن المنافقین لا يعلمون» مورد آیه را در آن زمان بیان می‌کند یا شأن نزول آیه را به نوعی، ولی مسلماً مورد آیه مخصص آیه نیست. این یک امر کلی است، یک معنای عامی دارد؛ اینکه خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید

عزت برای خداست، یعنی هم به حسب واقع عزت برای خداست، این عزت اصلاً به معنای عزت ظاهری نیست؛ اگر هم عزت ظاهری باشد، مآلاً عزت ظاهری هم برای مسلمین است. بعید نیست که اصلاً بگوییم عزت در اینجا منظور یک عزت واقعی است، کسی که به خدا اعتقاد دارد ولو هیچ چیزی نداشته باشد، عزیز است و شرف دارد نزد همگان، در همین دنیا هم همینطور است. اما علاوه بر این، منافاتی ندارد که بگوید خداوند هیچ حکمی را که موجب ذلت مسلمین می‌شود جعل نمی‌کند. اگر در مقام بیان کبری باشد و مورد مخصص نباشد، هم به حسب عالم واقعیت و تکوین می‌گوید مسلمانان عزت دارند و کفار ندارند، و هم اینکه خداوند تبارک و تعالی این عزت را برای خودش و رسول و مؤمنان حفظ می‌کند؛ درست است حفظ اینجا مطرح نیست، اما دارد خبر می‌دهد که این عزت برای خدا و رسول و مؤمنان، هم در عالم واقع است و هم در تشریح است. البته اینکه بخواهیم این را مدلول مطابقی آیه قرار بدهیم، یک مقدار تکلف دارد، ولی با این بیان شاید بتوانیم بگوییم که به دلالت مطابقی هم این را می‌رساند.

تقریب دوم

حال اگر این را نپذیریم، همانطور که خود ایشان هم گفته، حداقلش این است که به دلالت التزامی این مطلب قابل استفاده است؛ یعنی وقتی خداوند خبر می‌دهد از عزت خودش و رسول(ص) و مؤمنان، ولو در عالم واقع، اما لازمه‌اش این است که او حکم و قانونی که موجب علو کفار شود جعل نکند؛ لازمه این عزت و حصر عزت برای رسول(ص) و مؤمنان، عدم جعل حکم و قانونی است که به نوعی موجب ذلت مسلمین و عزت کفار شود؛ اینها با هم قابل جمع شدن نیست؛ خدایی که برای کفار احترام قائل نیست و برای آنها شأنی قائل نیست، خودش یک قانونی بگذارد که موجب ذلت مسلمین شود. پس این در مرحله دوم است که بالدلالة الالتزامية این معنا قابل فهم است.

پس در مرحله اول می‌گوییم لعل به دلالت مطابقی و اینکه این کأن مثل یک کبری است و کلیت دارد، به نوعی شامل موضوع بحث ما می‌شود؛ و در مرحله دوم می‌گوییم بالدلالة الالتزامية این مطلب را می‌رساند، امر خلاف ظاهر نیست.

اما مسأله مناسبت حکم و موضوع یا تنقیح مناط و اینکه آیا این مناسبت حکم و موضوع که ایشان گفته در همان مدلول التزامی می‌گنجد یا یک دلالت دیگری است، مثلاً مثل دلالت اقتضا و از انواع دلالت اقتضا است؟ تنقیح مناط مسلماً به دلالت لفظ کاری ندارد؛ درست است از لفظ استفاده می‌کند ولی تنقیح مناط کار عقل است. مسأله دلالت التزامی گرچه در عبارات ایشان نیست اما از برخی عبارات این بدست می‌آید، یا بگوییم منظور ایشان مناسبت حکم و موضوع است یا غیر از این است؛ عرض کردم تعبیر این است که مناسبت الحکم و الموضوع بمعنی ... بعد می‌گوید «فکیف أن يجعل الله حکماً یشرعه و یکون سبباً لعلو الکفار علی المسلمین و یلزم المسلم علی الامتثال بذلک الحکم» چگونه ممکن است چنین چیزی که خدا از یک طرف بگوید عزت فقط برای اینهاست، بعد خودش یک حکمی جعل کند که این نتیجه را داشته باشد؛ آیا می‌توانیم این را به عنوان مدلول التزامی قرار بدهیم و بگوییم لازمه این مطلب این است؟ و آیا مدلول التزامی همان مناسبت حکم و موضوع است یا اینجا با اینجا تسامح این تعبیر به کار رفته است؟

سؤال:

استاد: اینکه این دنیا و در تکوین ما می‌بینیم اینها عزت دارند، این منوط به این است که ما عزت را به معنای ظاهری و با ابزارهای مادی بسنجیم؛ اما عزت حقیقی و ذلت حقیقی چیز دیگری است. اگر ما عزت به آن معنا را ملاک قرار بدهیم در امور

تکوینی که مشکلی ندارد، آنها هیچ وقت آن عزت را پیدا نمی‌کنند ... عزت واقعی، عزت انسانی، عزت نفس، کسی که روحش در قید و بند نیست ... عزت واقعی یعنی به حسب ملاک‌های انسانی یک انسان است، مثل یک شیری که اگر در بند هم باشد شیر است، ولی یک روباه آزاد هم باشد و فرمانروایی هم کند، آن ارزش و جایگاه را ندارد. ... این راجع به بخش اول که شما حتی می‌گویید نسبت به امور واقعی هم معلوم نیست باشد ...

اما راجع به بخش دوم که بیشتر در آن جهت ... این را اینطور می‌شود درست کرد که عزت ولو در تکوین هم باشد معنایش این است، آنهایی که اشکال کرده‌اند بیشتر این را ذکر می‌کنند. اما راجع به آن بخش، اینکه چطور عزت به حسب تشریح و حکم را در نظر می‌گیرند، من عرضم این است که خداوند تبارک و تعالی در مقام نفی عزت از کفار و ذلت از مسلمین است، یعنی می‌خواهد بگوید اساساً دستگاه الهی، خدا و رسول و مؤمنان همیشه عزیز هستند. اگر این چنین است، آیا لازمه این امر این نیست که خدا هیچ حکمی که موجب اذلال مسلم شود جعل نکند؟

سؤال:

استاد: بحث تشریح و حکم است؛ مستدل در واقع می‌خواهد بگوید هیچ ... حالا تکوین و اینها سرچایش و منافات هم ندارد شامل آنها شود، می‌گوییم یعنی هیچ حکمی که به نوعی موجب عزت کافر شود، باعث علو کافر شود، باعث برتری کافر و ذلت مسلمان شود، خداوند در شریعت قرار نداده است. شما ممکن است نقض کنید، این بحث دیگری است؛ آن اشکال نقض به بعضی موارد را بعداً می‌گوییم ... لقائل أن يقول مثلاً یک جایی ممکن است حکم به نفع کافر باشد ولی موجب ذلت مسلمان نشود ... اینکه وقتی خداوند می‌فرماید «و الله العزة و لرسوله و للمؤمنین» به طور کلی عزت از آن خداست، یعنی هیچ جا کافر عزت پیدا نمی‌کند. آن وقت آیا لازمه این بیان این است ... حالا تعابیر مختلف است، گاهی تعبیر به فحوی الخطاب می‌شود؛ فحوی بگوییم یعنی مفهوم اولویت، گفتم تعابیر اینجا متفاوت است. آیا اینجا تعبیر فحوی الخطاب به کار ببریم و بگوییم وقتی خداوند می‌فرماید به طور کلی مسلمان عزت دارد، به طریق اولی خودش کاری نمی‌کند که مسلمان ذلت پیدا کند و کافر عزت پیدا کند؛ حالا اگر گفتیم فحوی الخطاب، این می‌شود مدلول مطابقی یا التزامی؟

سؤال:

استاد: بعضی‌ها اصلاً مبنایشان همین است که اینها را جزء دلالات لفظی می‌دانند؛ اینکه من عرض کردم ما چندتا تعبیر داریم: مناسبت حکم و موضوع، تنقیح مناط، ... وقتی مناط عزت را بدست بیاوریم در همه جا می‌خواهد بگوید اینطور است ... مورد حکم نیست، اما اگر ما گفتیم که مسلمان همیشه عزیز است و کافر ... العزة لله یک امر عامی است که شامل حکم هم می‌شود؛ ... این را باید تأمل بفرمایید، این نکته‌ای که عرض کردم فردا از آقایان می‌پرسم، مناسبت حکم و موضوع فحوای خطاب، تنقیح مناط یا حتی الغاء خصوصیت، ما اینها را جزء دلالات لفظی قلمداد می‌کنیم یا نه، لازمه عقلی این کلام است و می‌رود جزء دلالات التزامی؟ یک کسی ممکن است بگوید اینجا نفی عزت کفار می‌شود اما همه‌جا اینطور نیست که اگر سلطه‌ای برای کافر نسبت به مسلمان پیش بیاید ذلت باشد؛ این همان نقضی است که من اشاره کردم. ...

«والحمد لله رب العالمین»